

## «فراز» و «رها» جدیدترین قربانیان «قتل‌های زنجیره‌ای»

داستان زندگی «فراز» و «رها»، ادامه‌ی سرنوشت خونبار و تلخ نسلی است که پس از حاکم شدن نکبت اسلامی بر کشورمان، در دهه‌ی ۶۰ به قربانگاه رفت. بیست و هشت سال از کشتار بیرحمانه‌ی زندانیان سیاسی در سال ۶۷ می‌گذرد و من درمندان و با اندوه بسیار از خواهر و برادری می‌نویسم که در «پژواک» دادن به صدای قتل‌عام شدگان، به ویژه قربانیان کشتار ۶۷ که آیت‌الله منتظری از آن به عنوان «بزرگترین جنایت جمهوری اسلامی» نام می‌برد، از هیچ چیز دریغ نکردند و عاقبت غریبانه خاموش شدند و به کهکشانه درخشان مبارزات مردم ایران پیوستند. جانیان با قتل بیرحمانه‌ی آنها برگ دیگری به کارنامه قطور جنایات رژیم جرم و جنایت افزودند. قتل بیرحمانه «فراز» و «رها» یک بار دیگر نشان داد قاتلان، مادامی که اهرم‌های قدرت را در دست دارند یک دم از جنایت فرو نمی‌گذارند و آن‌هایی که دم از «بخشش» و «گذشت» می‌زنند، چه بخواهند و چه نخواهند، آگاهانه یا ناآگاهانه دست در دست جانیان و خون عزیزانمان دارند.



حسین متولد ۱۳۵۷ بود و لیسانسیه نقاشی.  
ندا متولد ۱۳۵۸ بود و لیسانسیه عکاسی.

دوستان و آشنایان، آنها را «فراز» و «رها» صدا می‌کردند؛ نامی که خود انتخاب کرده و دوست‌اش داشتند. هر دو دانشجوی اخراجی دانشگاه هنر تهران بودند. پدرشان در دهه‌ی ۶۰ به اتهام ترور امام جمعه خرمشهر و ارتباط با گروه فرقان اعدام شده بود. با این حال «فراز» و «رها» معتقد بودند این ترور توسط پدرشان صورت نگرفته بود. ایرج صنوبریان، دایی این دو نیز در ارتباط با فرقان اعدام شده بود. مادرشان در سال ۱۳۶۶ در اثر فشارهای وارده سکتی مغزی کرد و جان باخت و این دو با مادر بزرگ و پدر بزرگشان زندگی می‌کردند که آن دو نیز درگذشتند. «رها» به مدت ده سال از یک بیماری نادر چشمی رنج می‌برد و در سال‌های اخیر موجب نابینایی‌اش شده بود. پس از مداوای بسیار و عمل جراحی موفقیت آمیز، بینایی او بازگشت. انگار همین دیروز بود که «رها» با خوشحالی، خبر بینایی‌اش را به من داد. پس از مدتی در اثر ضربه‌ای که به تحریک دستگاه امنیتی توسط یکی از اعراب خوزستان با چماق به سر او زده شد، دوباره بطور موقت بینایی‌اش را از دست داد. پس از مدتی «رها» در بازداشت و زندان، در اثر پرتوافشانی با لیزر روی چشم‌هایش توسط یک پزشک‌پار ناشی که کوچکترین تخصصی نداشت، نابینا شد. در سال ۱۳۸۹ عکس‌های این دو در خاوران توسط ساجده، خواهرزاده مجتبی حلواپی یکی از مسئولان کشتار ۶۷ در اوین لو رفت. این دو به عنوان دانشجویان ستاره دار همراه با موجی که در دانشگاه هنر تهران آمد، اخراج شدند. اخراج آن‌ها از دانشگاه هنر همزمان بود با فعال شدن هسته‌های دانشجویی در این دانشگاه و مطالعه دسته‌جمعی کتاب «نه زیستن نه مرگ» که به حساسیت‌های زیادی در این دانشگاه دامن زده بود. «فراز» و «رها» از جمله فعالان این هسته‌ها بودند. علیرضا آوایی و غلامرضا خلف رضایی دو تن از جنایتکاران علیه بشریت و مسئولان قوه قضاییه که بیش از سه دهه در سرکوب و جنایت مشارکت داشتند در گفتگو با یکی از جوانان پرشور میهن‌دوست به این موضوع اشاره کردند:

«خلفرضایی: ... یادم است در يك جلسه‌ای اگر اشتباه نکنم سال نود بود، در تهران مسئولین کادر سابق زندان‌ها گرد هم آمده بودند، اتفاقاً بنده بیاد دارم همین حاج داوود رحمانی را دعوت کرده بودند که البته نتوانست بیاید و رفته بود شمال اما با تلفن وصلش کردند و از شش جلسه در جلسه آخر حضور پیدا کرد. در جلسات یاد شده راجع به این کتابهای خاطرات زندان بحث شد و اصلاً موضوع جلسه مبارزه مجازی با این کتب بود چون یادم است جناب مقیمی مسئول حراست دانشگاه هنر تهران هم بود و بیچاره از دست دانشجویهای هنر به ستوه آمده بودند. خب دانشجو است و به اینترنت دسترسی بی قید و شرط دارد و در اینترنت هم همه چیز موجود است. این کتابها هم به راحتی آب خوردن در دسترس همگان است متأسفانه. اما در جلسات صحبت شد که بشدت سختگیری کنند و بیاد دارم چند دانشجویی که اینها را رهبری می‌کردند جملگی اخراج شدند خدا را شکر... اخراج شدند و برخی دو ترم معلق شدند. اینها جلسات دوره‌ای گرفته بودند و ذهن دانشجویها را نسبت به جمهوری اسلامی بدبین کرده بودند و بالطبع دانشگاهها هم قاطعانه با اینها برخورد کردند.»

آوایی: بله جناب حسینی... حاج آقا باورتن نمی‌شود در دانشگاه هنر اسناد آمده درباره کتابهای مصادقی صحبت کرده! ببینید تو را به خدا؟ این اوضاع دانشگاه‌های ما است. واقعاً باعث تأسف است. شنیدم جمعی محفل خصوصی گرفته و همانطور که جناب خلفرضایی فرمودند کتابهای این منافق را دوره کرده بودند. جلسه مسئولین هم جهت آگاه سازی بود که چه باید کرد؟! در آخر لیدرهای ایشان اخراج شدند. در جلسات یادم است فرزندان شهید لاجوردی هم بودند. آقای مبشری و نیری هم تشریف آورده بودند. صحبت شد و يك عده بر این بودند که این مسائل نباید فراموش و یا مخفی شود و البته بعضی‌ها مثل جناب مقیسه و نیری اذعان داشتند بهتر است فعلاً سکوت شود که البته از نظر بنده سکوت در قبال این مسائل صحیح نیست و همین سکوت مسئولین و مجریان وقت بوده که ضد انقلاب فرصت یافت این همه تبلیغات کند و به نظر من چند گام جلو افتادند.»

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-81111.html>

سال گذشته در مورد بخشی از این حساسیت‌ها در مقاله‌ی «پاسخ من به دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم برای مناظره در «دانشگاه هنر تهران» توضیح دادم.

<http://pezhvakeiran.com/maghaleh-73416.html>

پس از انتشار نامه‌ی سرگشاده‌ام به مسعود رجوی تحت نام «گزارش ۹۲» و واکنش‌های لجام‌گسیخته و بی‌شرمانه‌ی «فرقه رجوی» علیه من، به ابتکار «رها» و «فراز» و ... برخلاف میل من «کمپین صدای شهدای دهه شصت - حامیان ایرج مصادقی» در داخل کشور تشکیل شد که با عکس‌العمل شدید وزارت اطلاعات و دستگاه امنیتی از یک سو و «فرقه رجوی» از سوی دیگر روبرو شد.

[https://www.facebook.com/permalink.php?story\\_fbid=574553636005774&id=382388628555610](https://www.facebook.com/permalink.php?story_fbid=574553636005774&id=382388628555610)

برخلاف فرقه‌ی رجوی که انتشار «گزارش ۹۲» را به سود رژیم و در راستای منافع آن تبلیغ می‌کرد، دستگاه اطلاعاتی و امنیتی با حساسیت فوق‌العاده‌ای موضوع را پیگیری کرده و به واکنش‌های دیوانه‌واری دست زد.

بر اساس تحلیل دستگاه امنیتی و قضایی، از آنجایی که نمی‌خواستند زندان‌های تهران و شهرستان‌ها با زندانیان سیاسی جدیدی تحت عنوان «کمپین صدای شهدای دهه شصت - ...» پر شوند و از این طریق معضل و بحران امنیتی جدیدی به دست خود ایجاد کنند، کوشیدند با چراغ خاموش به بازداشت، شکنجه، تجاوز و فیلم‌برداری از آن، تحقیر، تهدید به قتل و انتشار فیلم‌های تجاوز در فضای مجازی، اعزام شکنجه‌گران به منزل افراد و ایجاد «واحد مسکونی» (۱) در محل و سر به نیست کردن فعالان، این حرکت خودجوش و اعتراضی را سرکوب کنند.

البته جانیان این‌جا و آن‌جا از سرویس دهی آگاهانه و ناآگاهانه وابستگان «فرقه صاحب‌مردده‌ی رجوی» نیز برخوردار بودند.

«فراز» و «رها» و دیگر فعالان «کمپین» با آن که زیر تیغ رژیم بودند در پاسخ به یابوه‌گویی‌های «فرقه رجوی» اعلام کردند:

«سازمان مجاهدین خلق و هوادارانش در هر سطح و لایه‌ای در هرکجای دنیا که می‌خواهند باشند، فرقی نمی‌کند باید این را بدانند که نه اینجا فضای قرارگاه اشرف است و نه لیبرتی است و نه اصولاً ما هوادار یا عضوهای هستیم و نه ترسی از ایشان و رهبران‌شان داریم و نه عملیات جاری و غسل هفتگی و دیگر در کار است! ما دانشجویان هوادار حقیقت و شهدای دهه شصت و زندانیان سیاسی سابق به ویژه ایرج مصادقی هستیم و عاشق ایران و مردمان هستیم، و به هیچ کس اجازه نخواهیم داد با این ضد ادبیات زشت و سخیف با ما گفتگو کند و باید این را هم بدانند

که ما دشمن آشتی ناپذیر رژیم خونخوار جمهوری اسلامی می‌باشیم. ما اصل ستیز و مبارزه مان با این رژیم فاسد و خونریز است و با هر دیکتاتوری در هر پک و بسته‌بندی و رنگ و رویی کاملاً مخالفیم. ما جوانان آگاه و نسل پیشتاز امروز ایرانیم! اگر يك زمانی جوانان نسل‌های گذشته با "شاه" جنگیدند ولی نمی‌دانستند چه می‌خواهند و مملکت را دو دستی تقدیم خمینی‌ها و خلخال‌ها و لاجوردی‌ها و گیلانی‌ها و حاج داوودها و دیگر شکنجه گران کردند، ما ليك خوب خوب می‌دانیم چه چیز نمی‌خواهیم و چه چیز می‌خواهیم. بله ما جوانان نسل پیشتاز این سرزمین هستیم، ما مطالعه می‌کنیم، از اخبار خبر داریم، ما روزنامه می‌خوانیم، اخبار هر دو سو (داخل و خارج) را با تحلیل دنبال می‌کنیم، ما کاربران حرفه‌ای اینترنت و فضای مجازی هستیم، ما کتاب می‌خوانیم، ما از سرگذشت‌ها و تاریخ‌ها عبرت می‌آموزیم، ما روح این سر زمین هستیم، ما دنبال آزادی و رهایی این مملکت از یوغ جبر و استبداد حکامیم! ما لذات زندگی و تفریح و مسافرت و لباس مارك و پارک رفتن و خندیدن و سینما رفتن و هنر آموختن می‌خواهیم، دختران و زنان ما آزادی‌های فردی و اجتماعی می‌خواهند، آنها می‌خواهند در کار و زندگی برابر و حتی بالاتر از مردان باشند، آنها می‌خواهند حجابی در کار نباشد و خود برای این امر تصمیم بگیرند، ما فرزندان همان روزگارانیم که نسل ایرج مصداقی در زندان‌های رژیم بودند و شکنجه می‌شدند...»

[https://www.facebook.com/permalink.php?story\\_fbid=574553636005774&id=382388628555610](https://www.facebook.com/permalink.php?story_fbid=574553636005774&id=382388628555610)

جدا از این که هیچ‌گاه خود را شایسته‌ی محبت‌هایی که نثار می‌شد نمی‌دانستم، از همان ابتدا با توجه به شناختی که از رژیم و دستگاه امنیتی آن داشتم، تمایلی به تشکیل چنین «کمپین»‌هایی که در چندین شهر و استان ایران راه افتاده بود، نداشتم و مخالفت خودم را از هر طریق که می‌توانستم اعلام کردم؛ با این حال قادر به جلوگیری از تشکیل آنها نشدم. مخالفت من با این گونه فعالیت‌ها به منظور خوشامد این و آن و یا بازداشتن جوانان و به ویژه دانشجویان از مبارزه با رژیم و شکل‌گیری جنبش اعتراضی به هر طریق و یا کاستن از سطح فعالیت‌های آنان نبود و نیست بلکه بارها اعلام کردم که فعالیت در حمایت از یک فرد، باعث به هرز رفتن نیرو و انرژی‌شان می‌شود چرا که من و یا امثال من در موقعیتی نیستیم که بتوانیم جنبشی را بخصوص از خارج از کشور و در حالی که از دور دستی بر آتش داریم، هدایت کنیم. (۲)

با این حال نسل عاصی و معترضی که از دل جنبش ۸۸ برآمده و همچون آتش زیر خاکستر است، گوشش به این حرف‌ها بدهکار نیست.

پس از تشکیل «کمپین» بچه‌های فعال آن علیرغم این که از طرف دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم و مجاهدین به صورت توامان و مشترک تحت فشارهای طاقت‌فرسایی بودند، یک دم پا پس نگذاشتند.

در پاسخ به بی‌شرمی‌های صورت گرفته از سوی مجاهدین علیه من، «فراز» و «رها» و ... اقدام به تهیه «نامه‌ی جمعی از جوانان جنوب کشور به ایرج مصداقی» با ده‌ها نام و امضای مشخص کردند که با مخالفت من روبرو شد و اجازه ندادم انتشار پیدا کند که باعث رنجش و گله‌مندی امضا کنندگان نامه از من شد.

بعدها بیش از ۴۰۰ امضای دانشجویان دانشگاه هنر به طوماری که تهیه شده بود افزوده شد. وزارت اطلاعات همان موقع به نامه و طومار مزبور دست پیدا کرد اما با این حال من از انتشار آنها جلوگیری کردم چرا که از یک طرف نمی‌خواستم مشکلی برای بچه‌هایی که در ایران بودند، پیش بیاید و از طرف دیگر در موقعیتی قرار نداشته و ندارم که بخواهم برای خودم دسته و گروهی داشته باشم و یا تمایل به این کار داشته باشم و از هرگونه چهره‌شدن یا بت‌سازی کاذب که یکی از معضلات جامعه و فرهنگ ماست به شدت گریزانم. چرا که بهتر از هرکس به ضعف‌های انسانی خود آگاهم و از بیان آنها بصورت خصوصی و عمومی خودداری نمی‌کنم.

در طول این سال‌ها هم دائماً تلاش کردم از بیان آنچه در ارتباط با خودم در داخل کشور می‌گذرد، خودداری کنم. تنها سه بار در پاسخ‌ام به «علی اکبر رائفی پور» و روشنگری در مورد کامران دانشجو یکی از فاسدترین چهره‌های رژیم و دلدادگان ولی فقیه و انتشار گفتگو با آوایی و خلف‌رضایی دو نفر از مسئولان کشتار ۶۷ به موضوع پرداختم که آن هم دلیل خاص خودش را داشت.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-73416.html>

<http://www.irajmesdaqhi.com/maghaleh-635.html>

امروز نیز از این بابت به طرح موضوع می‌پردازم که توضیح دهم چرا «فراز» و «رها» مورد کینه‌جویی دستگاه امنیتی قرار گرفتند و به مرگی فجیع جان باختند.

در قسمتی از نامه‌ی تهیه شده توسط «رها» و «فراز» و ... در معرفی امضاء کنندگان آمده بود:

«ما جمعی از جوانان (پسر و دختر) جنوب کشور هستیم که در جلساتی که داریم کتاب‌های مختلف شما را می‌خوانیم و راجع به آن نشست‌ها و نقد و بررسی‌های مختلف برگزار می‌کنیم. خوشبختانه در این جلسات چشمانمان به بسیاری از حقایق مختلف روشن شد و به همین خاطر از شما نه تنها تشکر و قدردانی می‌کنیم بلکه حمایت‌های همه جانبه خود را از شما اعلام می‌داریم. در این راه از هیچ چیز و هیچ کس و هیچ نیرویی واهمه‌ای نداشته و تا به آخر پای آن خواهیم ایستاد.»

آن‌ها فعالیت‌هایشان را این گونه تشریح کرده بودند.  
«بخشی از بیلان کاری ما را در زیر مشاهده بفرمائید:

- ۱- برگزاری جلسات جهت مطالعه کتاب "نه زیستن نه مرگ" با صدای بلند
- ۲- نشست‌هایی موسوم به "دهلیزهای پر خون" نقد و بررسی کتاب "نه زیستن نه مرگ"
- ۳- خوانش کتاب‌های مختلف "ایرج مصداقی" به همراه نقد و بررسی
- ۴- معرفی کتاب‌های ایرج مصداقی به دانشجویان و روشنفکران و قشر فرهنگی و جوانان
- ۵- پخش کپی شده کتاب‌های مختلف ایرج مصداقی بر روی سی دی و کاغذ (مجلد) میان علاقمندان به مطالعات سیاسی
- ۶- فیش‌برداری از بخش‌های مختلف کتاب‌های "نه زیستن نه مرگ" و "دوزخ روی زمین" و پخش آن در مکان‌های مختلف "دانشگاه‌ها و کتابخانه‌ها و..."
- ۷- پیدا کردن مزارهای دسته جمعی مربوط به شهدای دهه شصت و عکس گرفتن از آن‌ها
- ۸- پیدا کردن خانواده شهدا و زندانیان دهه شصت و دعوت آن‌ها به جمع دوستان
- ۹- طراحی و نقاشی از شخصیت‌های مبارز و سیاسی و زندانیان و شهدای دهه شصت و درست کردن آثار تجسمی پیرامون ادبیات زندان
- ۱۰- نمایشنامه‌نویسی و فیلمنامه‌نویسی و داستان کوتاه و سرودن شعر برای دهه شصت
- ۱۱- آهنگ سازی در سبک‌های مختلف برای بچه‌های دهه شصت
- ۱۲- وبلاگ نویسی و فعالیت در فضای مجازی پیرامون موضوع دهه شصت»

ابتدا فکر می‌کردم که «فراز» تنها یک پرتره از من کشیده است. آن را هم در صفحه‌ی فیس بوک او دیدم:



بعداً متوجه شدم «فراز»، ده‌ها تصویر از چهره‌ی من کشیده و نمایشگاه‌های خصوصی متعددی در سالگرد کشتار ۶۷ و ۱۹ بهمن سالگرد کشته شدن موسی خیابانی و اشرف ربیعی و ... برپا کرده بود که باعث شرمساری‌ام شد. چرا که فکر می‌کنم نه استحقاق چنین محبت خالصانه‌ای را داشتم و نه باری از دوش مردم ایران بر می‌دارد و نه دردی از دردهای رنج‌دیدگان را کم می‌کند.

در طول این مدت هرچه کوشش می‌کردم مانع فعالیت دانشجویان در ایران و در ارتباط با خودم شوم، نتیجه‌ی عکس می‌گرفتم. می‌دانستم نسل جوان معترض و عاصی نمی‌تواند این نامردمی‌ها را ببیند و دم فرو ببندد از طرف دیگر نمی‌خواستم به خاطر من بهایی بپردازند و یا تحت فشاری قرار گیرند. به مطلب اعتراضی که در صفحه‌ی «کمپین» گذاشته شده بود توجه کنید. این تنها یک مورد و مشت نمونه خروار است که البته در همان‌جا پاسخم را داده و نگرانی‌ام را مطرح کردم. می‌دانستم آن‌ها از من دلگیر می‌شوند اما دلگیری آن‌ها از خودم را به مشکلات بعدی که می‌توانست برایشان ایجاد شود ترجیح می‌دادم.

[https://www.facebook.com/permalink.php?story\\_fbid=824811900979945&id=382388628555610](https://www.facebook.com/permalink.php?story_fbid=824811900979945&id=382388628555610)

دوازدهم نوامبر ۲۰۱۵ ساعت ۱۱ و ۱۷ دقیقه شب، «رها» با من تماس گرفت و اطلاع داد که چشم‌هایش بعد از عمل جراحی خوب شده و می‌بیند. او همچنین توضیح داد که ۴ مأمور اطلاعات به خانه‌شان ریخته، بعد از تخریب تابلوهای برادرش «فراز»، با ضرب و شتم او را با خود بردند.

ندا نانوایی‌زاده (رها)





رها نغير

11/12, 11:17pm

سانم  
هسئيد؟

لقاي مصداقي؟

من چشمهام خوب شده و مي بينم

عمل كردم

فراز رو انداخته اند در يازداشت

آمدند همه چيزمان را بردند و رفتند

برگه نفتيش منزل هم داشتند

يك مرد نتومند ريشو و بسيار ورزيده با سه نفر ديگه بودند

تابلو طراحي شما را خرد كردند

من خيلي ترسيده بودم

يك عالمه بهتون فحش و بد و بيراه گفتم اون مامور هيكلی

قامبلس سئدي بود و ديگري حيالي نام داشت

سئدي خيلي هار و وحشي بود و به من فحش ريكه داد و فراز را كتك زد

چه كار كنم؟



Iraj Mesdaghi

11/13, 12:44am

رها جان سلام

خیلی متأسفم

به خاطر وضعیت پیش آمده.

نگران نباش . امیدوارم هرچه زودتر فراز هم آزاد بشه.

تو این همه بدبختی خیلی خوشحالم که چشم‌هات می‌بینه.

سیدی و هممی آن‌هایی که مرتکب این ظلم‌ها می‌شوند دیر یا زود نتیجه‌ی اعمالشان را خواهند دید.



Iraj Mesdaghi

11/13, 12:54am

زنده باشی. به امید روزهای بهتر.

روز ۱۶ نوامبر ۲۰۱۵ «رها» برایم نوشت که با او تماس گرفته و خبر داده‌اند که برای بردن «فراز» به میدان فلکه اهواز برود.

«رها» روز ۱۷ نوامبر ۲۰۱۵ خبر داد که «فراز» را پس از آزادی از زندان، به بیمارستان منتقل کرده‌اند.

«رها» در مورد وضعیت جسمی «فراز» پس از آزادی نوشته بود:

«دو پا از زانو و تا بالای زانو شکسته و دست راستش (دست طراحی) از بازو تا مچ شکسته شده و دنده هاش ضرب دیده و چشم چپش اصلا نمی‌بینه در اثر ضربه‌هایی که خورده؛ خودش می‌گه سیدی برده توی اتاق و تا تونسته عقده هاشو خالی کرده روش، فحش‌های بسیار رکیکی به شما داده و فراز رو مجبور کرده بوده فحش بده به شما و وقتی فراز حاضر نشده فحش بده، زده دست و پاشو شکسته و تمام ضربه‌ها رو فقط سیدی زده؛ تمام کاغذ دیواری‌های خانه ما را دستور داد بکنند. لپ تاپ و کامپیوترهامونو شکسته تحویل دادند، گفتن امضا کنید همینطوری بودن از اولش. راستی تمام دندانهای جلویی فراز خرد شده عکسشم هست؛ بعد لختش کردن و باتوم را یکی از نگهبانان فرو کرده بهش؛ بهش گفتن مجبور کنیم از مدفوع خودت بخوری ؟ الان در بیمارستان رازی اهواز بستریه و يك ساعت قبل اومدن گفتن همیشه اینجا بستری بشید و کادر پزشکی تهدید شده اند. الان با کالبد داغون باید ببرمش؛ هی سرش داد می‌زده ( زیستن یا مرگ؟) و فراز باید جواب می‌داده. »

November 17, 2015



رها نفیر

11/17, 11:41am

ساتم

فراز آزاد شد

بردم بیمارستان

دو یا از زانو و تا بالای زانو شکسته و دست راستش (دست طراحی) از بازو تا مچ شکسته شده و دنده هاش ضرب دیده و چشم جیش اصالت نمی بیند در اثر ضربه هایی که خورده

خودش می گه سیدی برده توی اتاق و تا نونسته عقده هاشو خالی کرده روش

فحش های بسیار رکیکی به شما داده و فراز رو مجبور کرده بوده فحش بده به شما و وقتی فراز

**حاضر نشده فحش بده زده دست و پاشو شکسته**

و تمام ضربه ها رو فقط سیدی زده

تمام کاغذ دیواری های خانه ما را دستور داد بکنند

لب تاب و کامپیوتر هامونو شکسته تحویل دادند

گفتن امضا کنید همینطوری بودن از اولش

راستی تمام دندانهای جلویی فراز خرد شده عکسشم هست

بعد لختش کردن و باتوم را یکی از نگهبانان فرو کرده بهش

بهش گفتن مجبوریم کنیم از منفوع خودت بخوری؟

الان در بیمارستان رازی اهواز بستریه و يك ساعت قبل اومدن گفتن نمی شه اینجا بستری بشید و کادر پزشکی تهدید شده اند

الان با کالید داعون باید بیرمش

هی سرش داد می زده (زیستن یا مرگ؟) و فراز باید جواب می داده



رها نفیر

11/17, 12:00pm

ایتم از این

حالا شما می گوی من چه کنم؟

November 17, 2015



Iraj Mesdaghi

11/17, 3:17pm

ساتم رها جان

این ها نتیجه اعمالشان را خواهد دید

دگران نباش این روزهای سخت و طاقت فرسا خواهد گذشت

چنانچه ملاحظه می کنید یکی از جانبان به «فراز» با باطوم تجاوز می کند. تجاوز در زندانها تنها مختص «کهریزک» نبوده و نیست. این شیوهی نظام نکبت اسلامی است که به طور سیستماتیک در زندانها اعمال می شود و از آن فیلم برداری می کنند.

«رها» همچنین نوشت:



«این آقای سیدی تماس گرفت و يك عالمه منو تهدید کرد که می‌بریمت و بهت تجاوز می‌کنیم؛ خیلی می‌ترسم»

روز ۱۹ نوامبر ۲۰۱۵ «رها» پریشان با من تماس گرفت:

November 19, 2015



رها نفیر

11/19, 6:56pm

سلام دایی



Iraj Mesdaghi

11/19, 6:56pm

سلام

چطوری؟



رها نفیر

11/19, 6:56pm

هستی دایی،

سلام ممنونم



Iraj Mesdaghi

11/19, 6:57pm

از فرار چه خبر؟



رها نفیر

11/19, 6:57pm

بذار بغلت کنم کمی گریه کنم سبک بشم

فرار حالت خیلی بده



Iraj Mesdaghi

11/19, 6:57pm

چی شده؟



رها نفیر

11/19, 6:57pm

دلم گرفته



Iraj Mesdaghi

11/19, 6:57pm

راحت باشم عزیزم



رها نفیر

11/19, 6:57pm

خیلی دلم گرفته



Iraj Mesdaghi

11/19, 6:58pm

می فهمم. حق داری



رها نفیر

11/19, 6:58pm

دوست دارم بیای بیینی چه کردند با خوده



Iraj Mesdaghi

11/19, 6:58pm

خیلی متاسفم

n		رها نغیر	11/19, 6:58pm
			زورشون به بچه بکیم فقیر رسیده
			باامونو که کشتن
			دایمونو کشتن
			بذار ما رو هم بکشند
n		Iraj Mesdaghi	11/19, 6:59pm
v			تلاحت نباش به جاش اونجایی که بایستی عنی باشی هست
n		رها نغیر	11/19, 6:59pm
			ذره ذره
n		Iraj Mesdaghi	11/19, 6:59pm
			عنی هستی
n		رها نغیر	11/19, 6:59pm
			عنی؟
n		Iraj Mesdaghi	11/19, 7:00pm
			بله
			هستی
at		رها نغیر	11/19, 7:00pm
ri			این سیدی بی شرف دیشب ساعت دو اومد داخل خونه
			من تنها بودم
ri		Iraj Mesdaghi	11/19, 7:00pm
			چه کار کرد؟
ri		رها نغیر	11/19, 7:00pm
			با زور وارد شد
			اول به سیلی خیلی بد زد به من
			بعد گفت اومدم کمکت کنم
			گفت برو به اونا که کمکت نمی کنند بگو
u			نمی فهمیدم چی می گه
v			

در شوک این بودم که چه بر سر او آمده؟ «رها» ادامه داد:

 Iraj Mesdaghi 11/19, 7:03pm  
چی گفت؟

 رها نفیر 11/19, 7:03pm  
گفت می خوام بهت به امکائی بدم

 Iraj Mesdaghi 11/19, 7:03pm  
چه امکائی؟

 رها نفیر 11/19, 7:03pm  
خیره شده بود بهم  
می گفت روسریو بردار راحت باش

 Iraj Mesdaghi 11/19, 7:03pm  
بعد از این که اون باز رو به سر فراز آورده؟

 رها نفیر 11/19, 7:04pm  
بعد با شیطنت گفت  
بله  
گفت بهم بگو دوست دارم  
چشمات به جور ی بود

 Iraj Mesdaghi 11/19, 7:04pm  
دست که بهت نزد؟

 رها نفیر 11/19, 7:05pm  
گفت آگه سرمو بذاری رو سینه ات بهم بگی دوست دارم دیگه با فراز کاری ندارم  
دست نزد  
ولی میل را کتف کرد  
من چسبیده بودم تو دیوار

 Iraj Mesdaghi 11/19, 7:05pm  
چطوری میل رو کتف کرد

 رها نفیر 11/19, 7:05pm  
از ترس داشتم می مردم

هنوز نمی‌توانستم دانات او را هضم کنم و «رها» برایم توضیح داد:



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:06pm

می فهمم حق داشتنی



رها نفیر

11/19, 7:06pm

متوجه نشدید چطور!؟



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:06pm

چرا حالا متوجه شدم.



رها نفیر

11/19, 7:06pm

خودشو ارضاء کرد

لحنش خیلی وحشتناک بود



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:07pm

این‌ها بیمارن. ببین چه کسانی شدن داعیه دار اساتم



رها نفیر

11/19, 7:07pm

گفت بیا زن من بشو

بعد تا صبح موند



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:08pm

تو چه کار کردی؟



رها نفیر

11/19, 7:08pm

رفت داخل حمام غسل کرد

بعد نماز خود و رفت

من تو اتاق در را قفل کردم



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:08pm

چه نمازی؟ خجالت نمی‌کشن



رها نفیر

11/19, 7:09pm

چی بیگم



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:09pm

همین‌ها هستند نمایندگان اساتم راستین



رها نفیر

11/19, 7:09pm

بعد دست خط گذاشت و رفت

«این سیدی بی شرف دیشب ساعت دو اومد داخل خونه، من تنها بودم، با زور وارد شد، اول یه سیلی خیلی بد زد به من، بعد گفت اومدم کمکت کنم، منظوردار و با طعنه حرف می‌زد، بعد لحنش عوض شد، نرم و آرام شد، گفت می‌خوام بهت یه امکانی بدم، خیره شده بود بهم، می‌گفت روسریتو بردار راحت باش، بعد با شیطنت گفت، بهم بگو دوستت دارم؛ چشمات رو بگریه جوری بود. گفت اگه سرمو بذاری رو سینه‌ات بهم بگی دوستت دارم دیگه با فراز کاری ندارم. دست نزد، ولی میل را کنیف کرد. من چسبیده بودم تو دیوار، از ترس داشتم می‌مردم. خودشو ارضاء کرد. لحنش خیلی وحشتناک بود. گفت بیا زن من بشو، بعد تا صبح موند، رفت داخل حمام غسل کرد. بعد نماز خونند و رفت. من تو اتاق در را قفل کردم. بعد دست خط گذاشت و رفت.»

«رها» به نقل از «فراز» برایم نوشت، عکس بزرگ مرا در توالت اداره اطلاعات اهواز زده بودند و «سیدی» یکی از مأموران وزارت اطلاعات از روی عکس من با خشم راه می‌رفته و یا وقتی اسمم را می‌آورده، لکنت می‌گرفته و یا از خشم می‌خندیده.

عکس تو می خواست

جرات نکردم ببرم براش



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:13pm

عکس منو میخواد چه کار؟ بگو تو که قبایه من رو می دونی چطوریه



رها نفیر

11/19, 7:13pm

می گفت عکس شما را بزرگ جسیوندن در دستتویی



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:14pm

در دستتویی کجا؟



رها نفیر

11/19, 7:14pm

برای روحیه می خواست

اطلاعات اهواز



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:14pm

چه خوب.

یعنی تو مستراح هم دست از سرشون بر نمی‌دارم



رها نفیر

11/19, 7:15pm

بعد سیدی از روی عکس راه می‌رفته

یا می‌گفت وقتی اسمتو می‌آورد لکنت می‌گرفت

از خشم می‌خندید



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:17pm

اینجوری سریعتر از اونی که فکرش رو بکنی از دور خارج میشه



رها نفیر

11/19, 7:18pm

امیدوارم

برایشان پیغام گذاشتم بنامم به خودم که در «مستراح» هم دست از سرتان بر نمی‌دارم و خواب و خوراک را از شما گرفته‌ام.

«رها» در ادامه گفت:



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:27pm

به فران بگو آدم می‌تونه تو ذهنش همه چی رو داشته باشه  
می‌تونن همه چی رو از آدم بگیرن اما ذهن و قلب آدم رو نمی‌تونن بگیرن



رها نفیر

11/19, 7:27pm

دریازه. عکس شما فرق می‌کنه



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:27pm

بگو تو که نقاشی

البته من که استحقاق این همه محبت رو ندارم



رها نفیر

11/19, 7:28pm

بگ عالمه شما را روی بوم و کاعده کشیده بود همه را سیدی جزوار کرد  
از سال ۸۸ فقط طرح شما رو می‌کشید  
هیچی دیگه نمی‌کشید



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:29pm

نمی‌دونم چی بگم.



رها نفیر

11/19, 7:29pm

حتی استادش ازش پرسیده بود این کیه  
گفته بود شهید زنده پژواک شهیدا  
زیر طراحیش می‌نوشت شهید زنده پژواک شهیدا  
فران عاشق واقعی شماست



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:30pm

آرزو می‌کنم شایسته این همه محبت باشم



رها نفیر

11/19, 7:30pm

بیش از شصت تا بوم از شما کشیده بود  
سیدی همه را خراب کرد  
هرکدومو می‌دید مثل کشتیگیرها می‌پرید حمله می‌کرد به عکس



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:31pm

اون‌ها که شرم و حیا حالیشون نیست. من به جای آن‌ها هم شرمندهام



رها نفیر

11/19, 7:31pm

نفرمایید



رها نفیر

11/19, 7:31pm

نفر مایید

انگار داره کشتی می گیره

ما از دیدن این صحنه شوکه شدیم

می پرید رو عکسها



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:32pm

متأسفانه یک بیمار رو گذاشتن سر این کار



رها نفیر

11/19, 7:32pm

فریادش شبیه زوزه می شد

هرکدومو می شکست و خراب می کرد با فریاد می خندید انگار حرفو شکست داده

نفس نفس می زد



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:33pm

چند نفر باهانش بودند؟



رها نفیر

11/19, 7:33pm

مثل دراکولا و صلیب

سه نفر



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:33pm

آن‌ها چه کار می‌کردند؟



رها نفیر

11/19, 7:34pm

اونها هم گری می خوردند

مسخره می کردن

بکیشون گفت به فراز اومدیم خواهر تو صبیغه کنیم بهت یول بدیم

فراز گفت این حرفها رو زن آقای سیدی



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:34pm

پست فطرت



رها نفیر

11/19, 7:35pm

بعد گفت مگه گفتیم غیر شرعی باشه

کاندن می داریم که نیاز به عده نباشه

یا دخول نمی کنیم

سرانجام رها گفت:



رها نفیر

11/19, 7:35pm

بگیشون خیلی نگاهم می کرد و می خندید  
گفت حاضری به مصداقی بدی؟  
جواب ندادم



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:37pm

بی شرفها من رو با خودشون قیاس می کنن



رها نفیر

11/19, 7:37pm

هرچی تو بیخجال بود را خوردند  
حالم خیلی بد



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:38pm

حق داری عزیزم  
می دونم. تنها نمان



رها نفیر

11/19, 7:38pm

خیلی مزاحمت شدم  
منو ببخش



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:38pm

این حرف ها جیه



رها نفیر

11/19, 7:38pm

می بوسمت



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:38pm

من هم می بوسمت عزیزم.



رها نفیر

11/19, 7:39pm

به تمید دیدار



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:39pm

امیدوارم این روزهای تلخ هرچه زودتر تمام بشه



رها نفیر

11/19, 7:39pm

دیدار در اهواز  
در منزل ما

U  
w  
K  
  
B  
w  
D  
s  
r  
  
E  
به  
  
Fa  
Pr  
Ac





Iraj Mesdaghi

11/19, 7:39pm  
امیدوارم.



رها نفیر

11/19, 7:39pm  
می بریمت خاوران اهواز



Iraj Mesdaghi

11/19, 7:39pm  
زنده باشی عزیزم



رها نفیر

11/19, 7:39pm  
قبرستان سیاسی های اهواز  
خدانگهدار



Iraj Mesdaghi

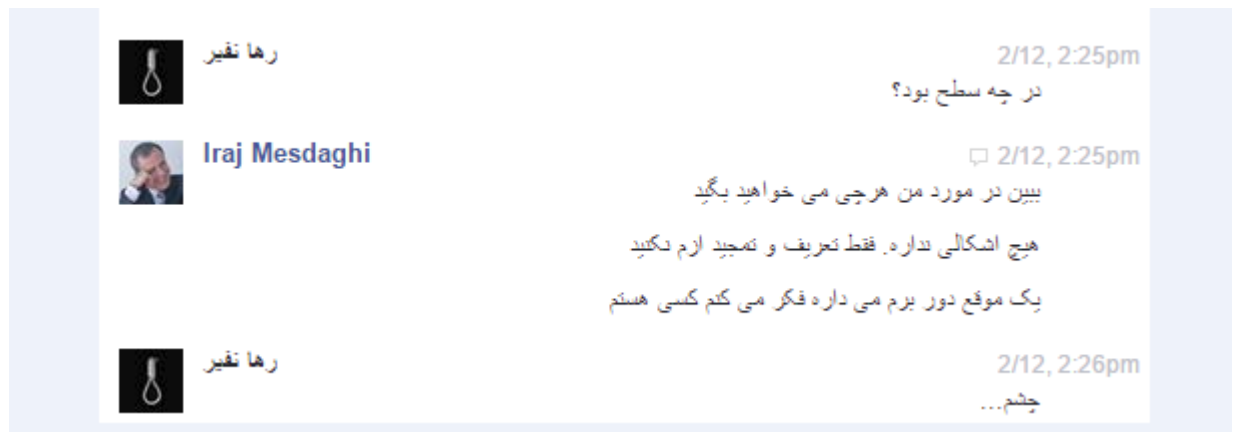
11/19, 7:40pm  
همچنین  
مواظب خودت باش



The  
ww  
Fär  
till s  
200



محبت «فراز» و «رها» و ... به من در حالی بود که بارها از آنها خواسته بودم حتی از من تعریف و تمجید نکنند چرا که به لحاظ شخصیتی برای من خوب نیست و باعث غرور بیجا می‌شود:



ماجرا به همین‌جا ختم نشد. ۲۲ نوامبر ۲۰۱۵ «رها» برایم نوشت «... ما به خاک سپاه نشستیم. الان من چشمانم نمی‌بینم از دوستم خواستم برایم تایپ کنه. فراز بیمارستانه. امروز یه مرد عربی آمد با چوب محکم زد توی سرم و فرار کرد و بر اثر ضربه به چشمام آسیب وارد شد... امروز رفتن سراغ فراز و اکسیژن را ازش کنده‌اند که منجر به سکنه‌اش شده و به من ضربه زدن. بعد امروز موبایلم زنگ خورد که دوستم دیده بود شماره از اردن بوده و یکی پشت خط به فارسی گفت به زودی می‌کشیمت کثافت هرزه.»

November 22, 2015



رها نفیر

11/22, 12:43am

ساتم

آقا ایرج ما به خاک سیاه نشستم

الان من چشمم نمی بینم از دوستم خواستم برای تایپ کنه

فرار بیمارستانه

امروز یه مرد عربی اومد با چوب محکم زد توی سرم و فرار کرد و بر اثر ضربه به چشمم آسیب وارد شد

من و فرار سالهاست با احزاب عرب مبارزه می کنیم مثل خلق عرب و تضامن و تحریریه

امروز رفتن سراغ فرار و اکسیژن را ازش کنده اند که منجر به سکنه اش شده و به من ضربه زدن

بعد امروز موبایلم رنگ خورد که دوستم دیده بود شماره از اردن بوده و یکی پشت خط به فارسی گفت به زودی می کشیمت کثافت هرزه

البته قبلاً هم چندبار از سوی اعراب خلق عرب مورد هجوم فرار گرفته بودیم و به ما ضربه زده بودن و فرار را با تیر زده بودن

الانم می خوان از بینمون ببرند

ما ده ساله با خلق عرب می جنگیم و گروه داریم

فراره بچه ها بیان کمکمون باهاشون بریم تهران بگ مدت

دیدید باز کور شدم

November 22, 2015



Iraj Mesdaghi

11/22, 6:30am

رها جان ساتم

بله می‌دونم. شنیدم. خیلی متاسفم عزیزم

از نظر من در این ماجرا پای سیدی و اون دستگاه جهنمی در میان است.

مطلقاً من چنین چیزی رو نمی‌پذیرم. به نظر من همه چی برنامه‌ریزی شده بوده است

تلفنی هم که شده برنامه‌ریزی بوده

این‌ها فریبکاری‌های سیدی و اون دستگاه جهنمی است

عزیزم برای تو و فرار چه کار میشه کرد

من تو این چند روز همه‌اش به فکر تو فرار بودم

**Iraj Mesdaghi**

11/22, 10:41am

همین که نشون دادن از اردن رنگ زدند به منزله‌ی این است که قطعاً از ایران رنگ زدند. این‌ها حقه‌های امنیتی است. عرب‌ها نمایان همزمان در اهواز ماسک اکسیژن قرار رو بکشن بعد به تو رنگ بزین و تو راه تو سر تو بزین و بعد از اردن رنگ بزین و تهدید کنن. بین این هماهنگی فقط و فقط از یک سیستم اطلاعاتی و امنیتی بر میاد. به اون کسانی که این اعمال رو انجام میدن بگو هنوز خیلی موندن تا با این حقه‌های بچمگانه بتونین منو فریب بدین.

**Iraj Mesdaghi**

11/22, 10:43am

در هر صورت آن‌ها تصمیم گرفتند که لیست قربانیانشان را طولانی تر کنند. اگر توستند تا حالا کاری از پیش بیزن از این به بعد هم می‌تونن. ولی من تا عمر دارم جدایی که در حق قرار و تو کردند را فراموش نمی‌کنم.

در ضمن هیچ وقت در هیچ شرایطی رها جان یادت نره. من بش از آن که فکرش رو بکنی دوست دارم. همچنین قرار رو. بهش بگو همیشه به یادش هستم.

میدونم خیلی رنج کشیدی متأسفم. ای کاش می‌تونستم کاری کنم که از درد و رنج تو و قرار کاسته بشه. می‌بوسمت.

**Iraj Mesdaghi**

11/22, 10:47am

راستش اگر نیام با تو صحبت کنم به خاطر این است که نمی‌خوام بیش از این تو درد سر بیفتی. اما من همیشه هستم و همیشه به فکر تو هستم. هر وقت فکر کردی کاری از دستم بر میاد حتماً بهم بگو. هر وقت به هر دلیل فکر کردی دوست داری باهام صحبت کنی بدون که من از صمیم قلب خوشحال میشم. من اهل تعارف نیستم. بیخودی هم چیزی رو به زبان نمی‌ارم.

«سیدی» و اداره اطلاعات در اهواز بسیاری از جنایات خود را از طریق عوامل عرب خود انجام داده و سپس نه وزارت اطلاعات بلکه «خلق عرب» را مسئول جنایات فوق معرفی می‌کنند. موردی را می‌شناسم که اخیراً یکی از عوامل وابسته به خلق عرب که هیكلی بزرگ داشت و مطلقاً فارسی نمی‌دانست پس از شکنجه‌های بسیاری که متحمل شده بود از طرف شکنجه‌گران وزارت اطلاعات مأمور شد در سلول، یک زندانی سیاسی را مورد آزار و اذیت جنسی شدید قرار دهد. جانینان از صحنه‌های آزار شدید جنسی که توسط وی اعمال می‌شد فیلم‌برداری کرده‌اند.

ذکر این نکته ضروری است که «فراز» و «رها» فعالیت‌های زیادی علیه تمایلات تجزیه‌طلبانه در خوزستان داشتند و به همین دلیل «فراز» یک بار هدف شلیک گلوله‌ی آنها قرار گرفته و از ناحیه‌ی پا زخمی شده بود.

پس از چند روز، آن‌ها برای ادامه مداوا و خلاص شدن «رها» از تهدیدات جنسی مأموران اداره اطلاعات، از اهواز به تهران رفتند.

رها، از آن شب مدام خواب «سیدی» را می‌دید و «تاجمیری» یکی دیگر از مأموران اداره اطلاعات از طرق گوناگون با او و «فراز» تماس می‌گرفت و موجبات اذیت و آزار آن‌ها را فراهم می‌کرد. بی‌خود و بی‌جهت به خانه‌ی «فراز» رفته بود و یک سیلی محکم به او زده بود و با اشاره به من گفته بود «حالا بیاید تناقض بگیرد».

روز ۸ ژانویه ۲۰۱۶ ساعت ۱۲ و پانزده دقیقه، در حالی که از یک ماه قبل در لندن و در کنار بستر زنده‌یاد عباس محمدرحیمی (رفیق دوست‌داشتنی دوران زندان) شاهد خاموشی شمع وجودش بودم، «تاجمیری»، یکی مأموران وزارت اطلاعات که تازه کار بود و به قول خودش تازه می‌خواست «حرامزادگی» یاد بگیرد، پیغامی به این شرح برایم در فیس بوک گذاشت:



maeuderi Sareban

1/8, 12:14pm

سلام جناب مصداقی!

من که متوجه منظورتون نمی شم

شیطان پرستها چه ربطی به من دارند

من که "بابای بابای بابام" هم از قضیه خبر نداره قریبان!

من واقعا به بچه ها عاتقه دارم و دوست ندارم براشون مشکلی درست بشه

ما تازه دستگیر و مجازاتشان کردیم و هنوز پرونده باز است

داریم محاکمه علنی‌شان می کنیم و البته در یک فیلمی که جدیداً در حال ساخت داریم جلوی دوربین حرفهای جالبی زده اند و اعتراف کرده اند و مستقیم رو به دوربین نام یک نفر را میارن که از خارج تغذیون می کرده

این فیلم کار ساختش به زودی تمام خواهد شد و شما خواهید دید نام چه کسی را می آورند

یک بخش از فیلم مربوط به همین حضرات شیطان پرست است

بیستم باز تقصیر را گردن ما می اندازید یا نه!؟

درباره آرش هم ما کاری به کارش نداریم و اتفاقاً من بهش خیلی هم عاتقه دارم بسر خوبی.

تازه اصلاً هم دلم نمی خواد بنده خدا مثل این خدایبامرز مائده خودکشی کنه یا مثلاً بره بیرون تصادف بکنه یا ماشین بعد باباش از عصبه دق بکنه و بمیره

اصلاً دلم نمی خواد شیطان پرستهای آزاد اون بیرون زنشو بدزدند و بهش تجاوز کنند و بکشندش

حتی نگران فرار و رها هم هستم که به مرتبه بیرون یا ماشین تصادف نکنند و قطع نخاع بشن یا بمیرن

دنیا را چه دیدید؟ بالاخره مرگه دیگه!؟ نه؟ ممکنه هر لحظه سراغشون بیاد

اون وقت من خیلی عصبه دار می شم و براشون لباس سیاه می پوشم و الفاتحه می گم

این سیدی پدرسوخته خیلی اینها را اذیت کرد خدانشناس امیدوارم خدا ازش نگذره



Iraj Mesdaghi

1/8, 12:55pm

اگر کسی فکر کنه یک لحظه شما از جنابیت و شکجه و قتل و کشتار و ... فاصله می گیرید و یا بدون اون می تونید زندگی کنید نه نظام را شناخته و نه دستگاه اطلاعاتی و امنیتی اون را. کسانی که دارای چنین ذهنیتی بودند بهای سنگینی پرداختند.

مبارک ولی فقیه و نماینده امام زمان باشه.

چنانچه ملاحظه می‌کنید او نوشته بود:

«تازه اصلاً هم دلم نمی‌خواد بنده خدا مثل این خدا بیامرز مائده خودکشی کنه یا مثلاً بره بیرون تصادف بکنه یا ماشین، بعد باباش از عصبه دق بکنه و بمیره، اصلاً دلم نمی‌خواد شیطان پرست‌های آزاد اون بیرون زنشو بدزدند و بهش تجاوز کنند و بکشندش، حتی نگران فرار و رها هم هستم که به مرتبه بیرون یا ماشین تصادف نکنند و قطع نخاع بشن یا بمیرن، دنیا را چه دیدید؟ بالاخره مرگه دیگه!؟ نه؟ ممکنه هر لحظه سراغشون بیاد، اون وقت من خیلی عصبه‌دار می‌شم و براشون لباس سیاه می‌پوشم و الفاتحه می‌گم، این سیدی پدرسوخته خیلی اینها را اذیت کرد خدانشناس امیدوارم خدا ازش نگذره...»

و بعد در ساعت ۱ و ۴ دقیقه دوباره پیام فرستاد:

«من پیاده بودم، وقتی کسی از عرض خیابان می‌خواد عبور کنه باید مراقب ماشین‌ها باشه، بی‌خود گردن من نندازید، تهران که مثل اهواز خلوت نیست، آقای مصداقی اون فقط يك تصادف بود ربطی به من نداره، من اتفاقی از اونجا عبور می‌کردم، پیاده هم بودم، «فراز» پسر سر به هواییه، احتیاط نکرد.»



Maeddeh Sareban

1/8, 1:04pm

باور بفرمایید خودش احتیاط نکرد که اینطور شد



Iraj Mesdaghi

1/8, 1:04pm

شما تازه کار هستید



Maeddeh Sareban

1/8, 1:04pm

من پیاده بودم

وقتی کسی از عرض خیابان می‌خواد عبور کنه باید مراقب ماشین‌ها باشه

بی‌خود گردن من نندازید



Iraj Mesdaghi

1/8, 1:05pm

جوان و جوانی نام

گنده تر از شما ها به وقت نیاز واجبی خور شد



Maeddeh Sareban

1/8, 1:05pm

تهران که مثل اهواز خلوت نیست

آقای مصداقی اون فقط يك تصادف بود ربطی به من نداره

من اتفاقی از اونجا عبور می‌کردم

پیاده هم بودم

فراز پسر سر به هواییه

احتیاط نکرد

ساعت ۱ و ۱۵ دقیقه بعد از ظهر یکی از مسئولان ستاد خبری وزارت اطلاعات با همان آیدی پیغام گذاشت:

«سلام علیکم جناب ضد انقلاب، نگران آقای فراز نباشید دکتر منگله درمانش می‌کنه. احتمالاً سلیقه غذایی تون تغییر کرده و اهل پیتزا شده‌اید»

ساعت دو بعد از ظهر همان روز، وی در فیس بوک پیغام گذاشت که «چقدر جوان می‌میره، خبر بدی دادند بهم، حالم بده، طفلک جوان بیچاره، خب بنده خدا را ماشین زد کشت، ناراحتش شدم از بیمارستان زنگ زدند.»

دل تو دلم نبود. در بیمارستان بودم. وضعیت دوستم عباس بحرانی شده و هشیاری‌اش را از دست داده بود و در حال رفتن به کما عمیق بود. شب قبل نخوابیده بودم و در طول روز این که تمرکز داشته باشم یک پشت سیگار می‌کشیدم و وقتی بالای سر عباس بودم طول اتاق را قدم می‌زدم. پرستاران بیمارستان متوجه پریشانی‌ام شده بودند.



### حسین نانوای زاده (فراز)

منتظر تماس «رها» بودم. ساعت شش و سی دقیقه بعد از ظهر، «رها» با من تماس گرفت و اطلاع داد که «فراز» امروز صبح با يك مینی بوس زائران شاه عبدالعظیم تصادف کرد و مرگ مغزی شد، فردا صبح دستگاهها را ازش قطع می کنند.»

January 8



رها نفیر

1/8, 6:30pm

سانم

آقا ایرج دیگه توی این دنیا تنهایی تنها شدم.

فراز امروز صبح با يك مینی بوس زائران شاه عبدالعظیم تصادف کرد و مرگ مغزی شد

فردا صبح دستگاهها را ازش قطع می کنند

تو مینی بوس دو بیژن و يك بیژن و سه بچه آسیب دیده اند

تنها شدم

تنها شدم

January 8



Iraj Mesdaghi

1/8, 10:17pm

رها جان سانم

نمی دونم تو این لحظات چه میشه گفت

تسلیمت کافی نیست.

چطوری و کجا تصادف کرده؟

راستش مانده بودم چه کنم. «فراز» مدت ها بود که «جوجه مرگی فجیع را در آشیان به بیضه نشسته بود» و حالا روز موعود فرا رسیده بود. نمی دانستم برای او بگیریم یا برای عباس که جلوی چشمانم پریر می زد یا برای «مادر صونا» که بر بالین فرزند برومندش نشسته بود و خاموشی او را نظاره گر بود. مادر ۵ فرزندش را در راه رهایی مردم ایران داده بود و خود و همسرش سالها زندانی بودند و حالا مادر و فرزندش و خانواده اش آماج حملات کینه توزانه و ردیلانهی «فرقهی رجوی» قرار گرفته بودند و با آه و نفرین از مسعود رجوی یاد می کرد. نگاه به چهره ی رنجور مادر که آه می کشید و عباس که دیگر در کما بود و پادآوری سرنوشت «فراز» و «رها»، غم را دو چندان می کرد اما اراده ام را صیقل می داد. مانده بودم به حملات لجام گسیخته و ردیلانهی «فرقه رجوی» در آن ایام پاسخ دهم یا به تهدیدات وزارت اطلاعات که تیغ شان را هر روز تیزتر می کردند و از انجام هیچ زشتی و قباحتی فروگذار نمی کردند و یا با سپهر

فرزند عباس گفتگو کنم و او را از برخورد واکنشی با فرقه رجوی بازدارم که پستی از حد گذرانده بودند. نگران خیلی‌ها بودم. اما می‌دانستم پشتم به «کوه احد» نسلی گرم است که شکوهمندترین تابلوهای مقاومت را خلق کرده است. می‌دانستم اگر شرایط سخت‌تر هم بشود خسته نمی‌شوم و یک تنه به سهم خودم، می‌توانم از پس‌شان بریایم و لحظه‌ای پا پس نکشم.

روز ۹ ژانویه ۲۰۱۶ دوباره یکی از مسئولان «ستاد خبری وزارت اطلاعات» پیغام گذاشت: «سلام علیکم یا اخی... تسلیت عرض می‌کنم بابت طراح خصوصیتون، انشاءالله غم آخرتان باشه یا اخی. برای شادی روح رفتگان... الفاتحه... الفاتحه. هرچه عمر ایشان بود عمر شما باشه. الفاتحه. صلوات بفرستید لطفاً. آقای فراز فرزند گراز برادری دلسوز و صبور و مهربان بود. ایشان به ما درس صبر و بردباری داد. او به ما درس صبر و بردباری داد. او به ما یاد داد با همگان مهربان باشیم. خواهرم اون بچه را ساکت کن لطفاً. الفاتحه. الفاتحه» [سند در اختیار من است]

رها روز ۱۱ ژانویه در مورد واقعه برایم نوشت:



رها تفریر

1/11, 9:18pm

سلام

با يك ميني يوس ز انران شاه عبدالعظيم در امام حسين

خود راننده هم به پيرمرد مفلوك و محتاده

رضانيت دادم بهش

عيالوار و بدبخت بود و بسيار درب و داعون

فراز رفته بود تون بخره و برگرده كه در اثر بي احتياطي سرش مي خوره به ميني يوس در حال  
حركت و ضربه مغزي مي شه

امروز خاك سياريش بود

در قطعه ۹۹ بهش زهرا يعني جابي كه مادر بهگيش را خاك كردند

ديگه تنهاي تنها شدم

ديگه به چشمام نياري ندارم! حاله! حالا كه مي بين فراز زنده نيست

فقط طراحي هاش باقي مونده كه نود درصدش چهره ي شمانست

تاجميري و دوستانش هم اومده بودند براي خاك سياريش!!!! بهم تسليت هم گفتن!

عروسي اين دو تا بيچاره هم عقب افتاد

هر جي بهشون مي گم شما جشنتونو بگيريد زير بار نمي رن



Iraj Mesdaghi

1/11, 9:26pm

سلام

رها جان

بازم تسلیت میگم

نمی دونم چی بگم؟

راستش من که باور نمیکم یک پیرمرد معتمد بهش زده باشه

البته می دونم حضرات این ها را چک می کنن

میدونم روزهای سختی رو می گزونی

میدونم تنهایی سخته

من هم الان بالای سر یکی از دوستان نزدیک هستم که آخرین روزهای عمرش رو سیری می کنه

اما زندگی باید کرد

به امید روزهای بهتر بایستی بود

«تو مینی بوس دو پیرمرد و يك پيرزن و سه بچه آسیب دیده‌اند. خود راننده هم به پیرمرد مفلوک و معتاده. رضایت دادم بهش، عیالوار و بدبخت بود و بسیار درب و داغون. فراز رفته بود نون بخره و برگرده که در اثر بی احتیاطی سرش می‌خوره به مینی بوس در حال حرکت و ضربه مغزی می‌شه. امروز خاك سپاریش بود. در قطعه ۹۹ بهش زهرا یعنی جایی که مادر بهکیش را خاك کردند. دیگه تنهای تنها شدم. دیگه به چشمام نیازی ندارم! جالبه! حالا که می‌بینم فراز زنده نیست. فقط طراحی‌هاش باقی مونده که نود درصدش چهره‌ی شماسه. تاجمیری و دوستانش هم اومده بودند برای خاك سپاری!!!! بهم تسلیت هم گفتن!»

برای من جای تردیدی نبود و نیست که قتل «فراز» نقشه‌ی وزارت اطلاعات بود و دست‌های پنهان پشت پرده را در اجرای آن به خوبی می‌شد دید. این که چگونه صحنه‌پردازی کرده بودند بر من مشخص نیست، چون نتوانستم با «رها» راجع به کم و کیف آن گفتگو کنم.

به جز این‌ها، پیام‌های دیگری هم به همین مضمون برایم ارسال کردند که به نوعی مرا تهدید کنند. البته پاسخ‌های لازم را همان موقع دادم و تأکید کردم که من بیدی نیستم که به این بادها بلرزم و تنها اراده‌ام را در مبارزه با رژیم محکم‌تر می‌کنم و بر تعهد و مسئولیت‌م می‌افزاید. جانپان حتی به سنگ قبر «فراز» هم رحم نکردند تا به این ترتیب کینه و عداوت خودشان را نشان دهند.

۲۲ ژانویه ۲۰۱۶، در حالی که درگیر مراسم خاکسپاری و بزرگداشت دوست نازنینم «عباس محمدرحیمی» بودم، تاجمیری با هک صفحه‌ی فیس بوک دکتر «ف» یکی از پزشکان و جراحان مغز و اعصاب متعهد کشور که کینه از او به دل داشتند، و تغییر اسم آن به Yissraeel akka verjen به تهدید ضمنی چند زندانی زن سیاسی سابق چپ که در خارج از کشور زندگی می‌کنند، پرداختند و نام من را نیز در لابلای تهدیدات به میان آوردند. به آن‌ها توضیح دادم که منشاء پیام‌ها را می‌شناسم و در آینده در مورد آن خواهم نوشت.

در یکی از پیام‌ها تاجمیری به تهدید آبکی روی آورده و نوشته بود:

«يك جلسه تشكيل شده در وزارت اطلاعات ايران و قراره این‌هایی که خاطرات زندان نوشتند را به نوازشی بکنند از نوع میکونوسی! ... من نمی‌خوام بترسونمت ولی برای دهه فجر قراره این عملیات انجام بشه و هفت زن و سیزده مرد که خاطرات زندان نوشته‌اند را....»



«تاجمیری» همچنین با هک یوزر قبلی همسر این دکتر شریف، azazelthrone@gmail.com از قول او به این و آن پیام‌های غیراخلاقی داد و عکس‌های خصوصی همسر وی را برای دوستانش فرستاد.

پس از آن که «فراز» را به قتل رساندند، «رها» را دستگیر کردند، بعد از ۶ روز که او را بازگرداندند، چشم‌اش نمی‌دید و دچار لکنت زبان شده بود.

بعداً متوجه شدم که «رها» از طرف تاجمیری مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود. او تا زمانی که زنده بود اجازه نداد خبر گستاخی تاجمیری به گوش من برسد و از دوستانش خواسته بود موضوع را با من در میان نگذارند تا مبدا موجب ناراحتی‌ام شود.

در مقابل این همه محبت و عشق چه می‌توان گفت؟ چگونه می‌توان در مقابل این همه ایثار و از خودگذشتگی سر تعظیم فرود نیاورد.

در همین دوران برای «رها» خواستگار خوبی پیدا شد اما او نپذیرفت و گفت شرایط ازدواج را ندارد.

از قرار معلوم «رها» بعد از آن با دو رادیو خارجی مصاحبه کرده بود؛ گفتگوها انتشار یافت یا نه خبر ندارم. اما هرچه که بود باعث حساسیت مسئولان وزارت اطلاعات شده بود. در ماه مارس ۲۰۱۶ او را دستگیر کردند.

همان موقع یکی از دانشجویان که سختی‌های زیادی هم متحمل شده است، برایم نوشت یکی از جانیان به او پیامی به شرح زیر داده که به من برساند:

«با شماره‌ای که همش صفر و مربع و ستاره است اس ام اس داده که حاج آقا می‌گه می‌خوای هنوز بازی کنی یا بسه؟ نوشته بیا شطرنج بازی کنیم مهره‌هاش هم بچه‌هاش باشند خودتم شاه سفید و بازی بکن!»

به زعم خودشان مبارزه را صحنه‌ی شطرنج می‌بینند. شاه سفید من هستم و شاه سیاه آن‌ها. اصولاً کسانی که امروز قتل‌های زنجیره‌ای را سازماندهی و اجرا می‌کنند، لباس سیاه، و اتوموبیل سیاه با شیشه‌های دودی دارند. آن‌ها به خیال خود تصور می‌کردند می‌توانند به این ترتیب خللی در اراده‌ی من ایجاد کنند. حاشا و کلا که ۳۵ سال زیادی زنده بوده‌ام و امروز هدفی جز پژواک دادن به صدایی که خاموش شد ندارم و هیچ چیز و هیچ‌کس نمی‌تواند مرا از این راه بازدارد.

«رها»، در تاریخ ۱۱ ماه مه ۲۰۱۶ برایم پیغام گذاشت: «سلام من آزاد شدم، الان اهواز، شما خوبید؟» پاسخ‌اش را دادم اما دیگر پیامی از او دریافت نکردم تا دو هفته بعد که خبر مرگش را دریافت کردم. می‌دانستم چشم‌اش نمی‌بیند و همین پیام را یکی از دوستانش برایش تایپ کرده بود.

مرگش دردناک و تکان دهنده بود. شب از یک ماشین مشکی رنگ که سرکوچه متوقف شده بود پیاده می‌شود و بی حس و حال تا خانه می‌رود. همسایه‌ها در را با کلید برایش باز می‌کنند. عصابی مربوط به نابینایی‌اش شکسته بود و یکی از همسایه‌ها او را به داخل خانه می‌برد. او در حالی که حالت عادی نداشته هیچ کلامی بر زبان نمی‌آورد. دو مسکن استامینوفن به او می‌دهند و او را به رختخواب می‌برند ولی دیگر بیدار نمی‌شود.

صبح همسایه‌اش به او سر زده و می‌بیند که نفس نمی‌کشد و سراسیمه بقیه را خبر می‌کند. وقتی آمبولانس می‌رسد یک ماشین بنز شیشه دودی از راه می‌رسد. مأموران باقی همسایه‌ها را پراکنده می‌کنند و از آن‌جایی که «رها» کس و کاری نداشت خیالشان راحت بود و نیاز نبود جنازه را به کسی تحویل دهند. معلوم نشد با جسدش چه کردند. در حالی که جسد را از خانه خارج می‌کردند مأموران به همسایه‌ها گفته‌اند خودمان کارهای کف و دفن‌اش را تقبل می‌کنیم. ماشین بنز شیشه دودی همراه آمبولانس می‌رود.

خبر مرگ «رها» را یکی از مأموران اطلاعات در تاریخ ۲۴ ماه مه ۲۰۱۶ در پیامی به فیس بوکم فرستاد.

«سلام و علیکم، خبر دادند تو خرمشهر حلوا می‌دن! حیف نمی‌رسیم بریم بخوریم ... هوالیافی، الفاتحه! صلواه رسا ختم کنید، الفاتحه... طفلک عمرش به دنیا نبود. الفاتحه، با عرض تأسف و قلبی سرشار از اندوه درگذشت نابهنگام سرکار خانم رها را خدمت عزیزان ایشان تسلیت عرض می‌کنم. متأسفانه خبر رسیده ایشان امروز صبح در رختخواب خود فوت شده اند. الفاتحه.»

روز بعد «سیدی» یکی از شکنجه‌گران با هک فیس بوک «رها»، پیغام زیر را به فیس بوکم فرستاد:

«متأسفیم ولی این یکی هم بسوخت جناب رییس!!! یوزر البته با صاحبش سوخت... در آنی کلیه‌ها و کبد و جگر و معده و همه دم و دستگای داخلش از کار افتاد! این یکی هم رفت داخل کوزه... تا ببینیم بعدی کیه؟! شما فکر می‌کنید بعدی ممکنه کی باشه؟»

من که نمی‌دونم ولی ممکنه هرکس در این قرعه نامش بیاد بالا و سعود [صعود] کنه؟! به هر حال ما کاره‌ای نیستیم آقای رییس. یک واحد اندازه‌گیری هست بهش می‌گن "یارد" و بسیار مهمه و خب خیلی‌ها باهانش سر و کار دارند. "یارد" چند ساله که سر زبان‌ها افتاده و من توصیه می‌کنم غیر متخصص‌ها دنبالش نباشند بهتره! نه؟ نظر شما چیه جناب رییس؟ شما نظرتان درباره "یارد" چیه؟؟؟  
قربان شما "سید یاسین" از بچه‌های خوب و خونگرم جنوب!!!»



رها نفیر

5/25, 5:20am

بوزر بسوخت!

متاسفم ولی این یکی هم بسوخت جناب رییس!!! بوزر البته با صاحبش سوخت... در آنی کلیه‌ها و کبد و جگر و معده و همه دم و دستگای داخلش از کار افتاد! این یکی هم رفت داخل کوره... تا ببینیم بعدی کیه؟! شما فکر می‌کنید بعدی ممکنه کی باشه؟

من که نمی‌دونم ولی ممکنه هرکس در این قرعه نامش بیاد بالا و سعود کنه؟! به هر حال ما کاره‌ای نیستیم آقای رییس.

یک واحد اندازه‌گیری هست بهش می‌گن "یارد" و بسیار مهمه و خب خیلی‌ها باهانش سر و کار دارند. "یارد" چند ساله که سر زبان‌ها افتاده و من توصیه می‌کنم غیر متخصص‌ها دنبالش نباشند بهتره! نه؟ نظر شما چیه جناب رییس؟ شما نظرتان درباره "یارد" چیه؟؟؟

قربان شما "سید یاسین" از بچه‌های خوب و خونگرم جنوب!!!

واکنش دستگاه اطلاعاتی و امنیتی و کینه‌جویی عجیب‌شان علیه «فراز» و «رها» در حالی صورت گرفت که هواداران «فرقه رجوی» به سادگی و بدون پرداخت هزینه‌ی چندانی از درون زندان گوهردشت و اوین خاطرات منتشر می‌کنند، علیه خامنه‌ای اطلاعیه می‌دهند، از ایرانیان خارج از کشور دعوت می‌کنند در مراسم سالپانه مجاهدین شرکت کنند، برای مریم رجوی نامه‌ی فدایت شوم می‌نویسند و در خیمه‌شب‌بازی‌ها و مراسم بالماسکه مریم رجوی از آنها استفاده‌ی ابزاری می‌شود و آب از آب تکان نمی‌خورد. به نمونه زیر توجه کنید.

<http://aftabkaran.com/maghale.php?id=5624>

آنها حتی از درون زندان‌های رژیم بدون این که با واکنش جدی جانبان روبرو شوند «شعار درود بر رجوی» و «زنده باد ارتش آزادی بخش ملی» می‌دهند و از «ضحاک زمان» و «خلیفه ارتجاع» و «خمینی جلاد» می‌گویند.

<http://aftabkaran.com/akhbar.php?id=30918>

امیدوارم هیچ‌گاه اتفاق ناگواری برای این افراد نیافتد و آنها قربانی سپاهکاری‌های «مرحوم رجوی» و «فرقه» اش که برای ادامه‌ی حیات نیاز به خون دارد تا بتواند از آن ارتزاق کند، نشوند. آرزو می‌کنم وزارت اطلاعات همچنان بر سیاستی که در مورد آنها دارد بماند چرا که «فرقه صاحب‌مرده» به هر دری می‌زند تا شاید رژیم آنها را اعدام کند و از این نمذ کلاهی برای خود تهیه کند.

رفتار رژیم و در قبال هواداران مجاهدین و تحمل آنان در زندان به خوبی نشان می‌دهد که «فرقه رجوی» تهدید امنیتی برای رژیم محسوب نمی‌شود و فقط از آنها برای توجیه سرکوب جنبش مردم و ایجاد اختناق هرچه بیشتر استفاده می‌کند و گرنه ساکت کردن آنها توسط یک رژیم فاشیستی از آب خوردن هم راحت تر است. رژیم که از نفرت عمومی از مجاهدین باخبر است با آزاد گذاردن دست آنها به مکاتبه از درون زندان، هم مانور ثبات و قوام و دوام می‌دهد و هم مانور آزادی انتشار افکار و عقاید مخالف حتی از درون زندان!.

یکی از دلایل برخورد سخت وزارت اطلاعات با «فراز» و «رها» تلاش آنها برای راه‌اندازی رادیو اینترنتی و «گویا» کردن «گزارش ۹۲» و «گزارش ۹۳» که هر دو در نقد «فرقه رجوی» و ولی فقیه در غیبت آن نگاشته شده، بود. طبق تحلیل وزارت اطلاعات، من خود به خاطر نقد جامع «فرقه رجوی» و ... به تهدید امنیتی برای نظام تبدیل شده بودم و می‌بایستی با این دو نوشته‌ام، برخورد می‌شد.

جانیان با قتل «فراز» و «رها» به زعم خود صدای «کمپین صدای شهدای دهه شصت - حامیان ابرج مصدق» را خاموش کردند و انتقام خود گرفتند. زهی خیال باطل.

در این راه، آن‌ها از مساعدت تام و تمام «فرقه رجوی» و مزدوران این باند نیز برخوردار بودند.

خاموشی «فراز» و «رها»، انگیزه و تعهد من در مبارزه با «ارتجاع غالب» و «ارتجاع مغلوب» را که در سیمای کریه خمینی و خامنه‌ای از یک سو و رجوی از سوی دیگر تبلور یافته، دو چندان می‌کند و همه‌ی تلاش‌م را به کار می‌بندم تا صدای این دو «جان شیفته» را پژواک دهم.

در ساعت ۹:۲۶ دقیقه بعد از ظهر ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۶ یکی از جانیان وزارت اطلاعات به نام احتمالاً «ابوالقاسم ضامن» که خود را «نوید» می‌نامد، پیام زیر را برایم فرستاد و ضمن تهدید من به ترور نوشت:

### Koxonic Vox Greyland

9:26

این روزها که سال تحصیلی داره آغاز میشه همه چیز با تغییرات شروع میشه و کسی دیگه جرأت نداره راجع بهت حرفی بزنه تو دانشگاه‌ها چون من اجازه نمی‌دم و هرکس کوچکترین خطایی بکنه سرش به راست می‌رسه تو جاه مستراح این برای بچه سوسول‌های هوادارته و دخترا هم تکلیفشون مشخصه! یه دسته بیل کلفت شق و رق می‌ره اونجاشون که اسم باباشون از خاطرشون بره... به تو هم هشدار بدم بدونی بیا مثل فریدون فرخزاد و کاظم رجوی نشی چون این روزا داری شلوغ بازی در میاری. بهتره جمعش کنی بساط رجز خونی رو چن به نفع نیست! حاج بینوکیو

«این روزها که سال تحصیلی داره آغاز میشه همه چیز با تغییرات شروع میشه و کسی دیگه جرأت نداره راجع بهت حرفی بزنه تو دانشگاه‌ها چون من اجازه نمی‌دم و هرکس کوچکترین خطایی بکنه سرش به راست می‌رسه تو چاه مستراح. این برای بچه سوسول‌های هوادارته و دخترا هم تکلیفشون مشخصه! یه دسته بیل کلفت شق و رق می‌ره اونجاشون که اسم باباشون از خاطرشون بره... به تو هم هشدار بدم بدونی بیا مثل فریدون فرخزاد و کاظم رجوی نشی چون این روزا داری شلوغ بازی در میاری. بهتره جمعش کنی بساط رجز خونی رو چن [چون] به نفع نیست.»

در پاسخ به این جنایتکار تازه‌کار که فکر می‌کند با چند تهدید آبی از میدان به در می‌روم بایستی بگویم، من ۳۵ سال زیادی زنده بوده‌ام و از چیزی که در دنیا هراسی ندارم، مرگ است. وظیفه‌ی من پژواک صدایی است که خاموش شد. جنایات رژیم تنها بر تعهد من و بار مسئولیت می‌افزاید. همه‌ی کسانی که من را می‌شناسند و به ویژه اعضای «کمپین» به خوبی می‌دانند که اسیر این‌گونه باج‌خواهی‌ها نخواهم شد.

این همه ماجرا نبود یکی دیگر از کسانی که مأمور «رصد» شبانه‌روزی من در وزارت اطلاعات است، مدعی شد:

### رها نفیر

9/23, 8:02pm

از کجا می‌دونی بچه‌های دیگه‌ای را گوشمالی دادیم؟ این همه بزدم به تخته زندان‌هامون بر از زندانی‌های به اصطلاح سیاسی

البته سیاسی که بهشون همیشه گفت که به مشت سوسک و حشره مودی هستند و حشره مودی فقط بیف یاف می‌طلبد

از نظر شما حشره کس ساخت داخل بهتر است یا سم خارجی؟ اگر خارجی روسی بهتر است یا چینی؟ و اگر داخلی بهتر است تار و مار بهتره یا سم بگتا؟

خب البته شما در کشتن حشرات مودی تخصصی نداری جناب مصدقی! این حاج آقاهای کذابی که

9/23, 8:10pm  
این تیکه و مطلقاً ما هم راه بجایی نمی بره  
تکلیف مشخصه! بگ سري حشره موذی هستن که باید از بین بروند

 Iraj Mesdaghi 9/23, 8:11pm  
همه جانیان نگاهشان به قربانیان شان همین است

9/23, 8:11pm  
ما هم نه با کسی تعارف داریم و نه وقت شوخی کردن داریم

 Iraj Mesdaghi 9/23, 8:11pm  
آنها را حشره و موذی معرفی می کنند که کشتن شان راحت بشه

9/23, 8:12pm  
اگر نوي منزلت سوسکي به ديوار ببيني چه مي کنی؟ لطفاً واقع بین باش با اگر موش برود سمت خوراکی های روي ميز خانه ات چه مي کنی؟

 Iraj Mesdaghi 9/23, 8:13pm  
جانیان، برای سهولت در جنایت مخالفان را سوسک معرفی می کنند  
هیتر به همین ترتیب جنایت می کرد

9/23, 8:13pm  
اون زمان که فلفل و نمک تو چشم پدران ما می یاشیدی و جیب قطره ای می ریختی تو قتل خونه مردم این فکر را نمی کردی؟

 Iraj Mesdaghi 9/23, 8:13pm  
دکتر های داری همبندطوری جنایت می کردند  
فرقی بین شما ها نیست  
منطقتان هم یک جور است

و مأمور دیگر، روز یکشنبه ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۶ ساعت ۲:۱۸ دقیقه بعداز ظهر تهدید خود را به شکل زیر عنوان کرد:

ظرف چند روز آینده هم طبق قرار و تصمیمات گروهی این نهاد این فرد ضرور را می بریم برای  
تعیین ماهیت و بعد از کاتس ها و نرم بگ آدم دیگه بیرون میاد و با شما و ضد انقلاب بیگانه میشود  
طبق قرار اولین سري موش های آزمایشگاهی ما باید تعیین ماهیت بدهند و معلمانی خیره به همراه  
تیمی از اساتید مجرب این وظیفه را به عهده دارند  
اگر تعیین ماهیت نداد می میره

«رها» و «فراز»، اولین قربانیان رژیم نبودند و حتماً آخرین آنها هم نخواهند بود. نمی دانم جانیان چه برنامه ای مدنظر دارند اما با توجه به ماهیت رژیم، می دانم رنج و مصیبت جدیدی در پیش است. طی هفته های جاری باز هم جنایتکاران دست به شکنجه و آزار و اذیت و تجاوز به اعضای «کمپین» زدند. باز هم به سطح تهدیدات خود افزودند اما هیچیک از این اقدامات، گره از کار فروبسته ی رژیم باز نخواهد کرد. چنانچه انتشار فایل صوتی آیت الله منتظری یک بار دیگر نشان داد که تلاش مقامات امنیتی و قضایی برای جلوگیری از «پژواک» صدای قتل عام شدگان، به جایی نخواهد رسید. مظلومیت قتل عام شدگان و خون جوشان آنها کار خود را خواهد کرد.

از تمام خوانندگان، دوستان و عزیزانی که ممکن است عکس و یا خاطره‌ای از «فراز» و «رها» داشته باشند درخواست می‌کنم در صورت امکان یک کپی از آن را به آدرس ایمیل من ارسال کنند.

ایرج مصداقی ۵ مهر ۱۳۹۵

[irajmesdaghi@gmail.com](mailto:irajmesdaghi@gmail.com)

[www.irajmesdaghi.com](http://www.irajmesdaghi.com)

پانویس:

۱- بدترین شکنجه‌گاه زندان قزلحصار که در آن زنان زندانی مجبور شدند ۱۴ ماه با ۴ بازجوی وحشی و درنده‌خو در یک محل زندگی کرده و بدترین شکنجه‌های جسمی و روحی را متحمل شوند.

یکی از دانشجویان سابق دانشگاه هنر در این مورد نوشت:

۲- «کمپین دانشجویان هوادار ایرج مصداقی که در سال نود و سه راه اندازی شد و روز به روز بر تعداد این هواداران افزوده شد از دانشگاه هنرهای زیبا آغاز شد و در همان زمان خود ایرج و همسر محترم ایشان بشدت از تشکیل این کمپین ناراحت شده و حتی با دانشجویان مسئولش برخورد کرده و خواستار آن شدند که کمپین تعطیل شود اما دانشجویان زیر بار نرفتند و بر شدت فعالیت‌های خود افزودند و این باعث شد تا وزارت اطلاعات وارد عمل شده و چند تن از آنها را تعلیق و اخراج کند اما در آخر نتوانستند صدای دانشجویان را خاموش کنند... امروز فعالیت این کمپین خیلی کمتر شده اما من بشما می‌گویم که آتش زیر خاکستر است و روزی شعله‌ور خواهد شد.»

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-79254.html>